

توضیحی کوتاه از جانب مترجم!
تا آنجایی که من اطلاع دارم، فرد با اطلاع و تردستی مطلب ترجمه شده ای را جهت تصحیح آن دوباره خوانی میکند. من متأسفانه از این نعمت محروم. لذا از تمام خوانندگان این جزوه تقاضا میکنم که جهت هر چه بهتر شدن آن به من کمک و یاری رسانند. اشکالات موجود در ترجمه را به من گوشزد کنید چرا که بلاشک من در انتخاب واژها اشتباه کرده ام. لطفا نظرات خود را به آدرس زیر ارسال نمایید!

payam.partovi@yahoo.com

پیشاپیش از کمک و یاری شما متشکرم.

پیام پرتوی

۸ ژانویه ۲۰۰۹

حزب کمونیست سوئد

جهان بینی

تدریس بنیانی کمونیسم ۱

Proletärkultur, Box 311 87, 400 32 Göteborg

قوانین تاریخ

چرخه سریع را در تاریخ زده ایم. با این عمل مقصود ما به هیچ وجه این نبود که همه جزئیات را به خاطر بسپاریم، بلکه این میتواند به دانش ما بیفزاید. این نشان میدهد که تاریخ بر اساس قوانین تعیین شده تکامل میابد، امری که بدون خواست ما انسانها وجود دارند.

ما میخواهیم در اینجا مهمترین مسائل را جمعبندی نماییم و اینکه واژه‌های نیروهای مولده، روابط تولیدی، شیوه تولید، زیر بنا و روبنا را برای خواننده روشن نماییم.

تکامل نیروهای مولده تکامل اجتماعی را عامل میگردد. اما نیروهای مولده همیشه در تضاد با روابط تولید قرار گرفته است. این امر عاملی بازدارنده در جامعه اولیه، برده داری، ارباب رعیتی و سرمایه داری بوده است. از نظر سیاسی این عامل در مبارزه طبقاتی تظاهر مینماید. آن حاکمان طبقاتی قدیمی برای حفظ روابط تولیدی قدیمی و آن طبقات پیشرو جدید برای بوجود آوردن روابط جدید مبارزه نموده اند.

مسئله اصلی در این مبارزه طبقاتی بدست آوردن قدرت سیاسی خواهد بود. دولت آن ماشین سرکوبیست که طبقات حاکمه برای اینکه امنیت خود در مقابل دیگر طبقات جامعه تضمین نمایند ساخته شد. دولت طبقات حاکمه توسط طبقات پیشرو در هم کوبیده شده اند و سپس همینها دولت خود، ماشین سرکوب خود را جهت حفظ حاکمیت خود بنا نموده اند.

ایده های قدیمی در برابر ایده های جدید سر فرود آورده اند. اما با همان سرعت که طبقات حاکم قدرت را بدست گرفته اند، با همان سرعت نیز تضادهای جدید، طبقات جدید و ایده های جدید سر بر میاورند. اینچنین است تاریخ تمامی جوامع بشری که تا به حال وجود داشته اند. اما به همان ترتیب که جامعه اولیه به دلیل مبارزه طبقاتی از هم پاشید، به همان ترتیب مبارزه طبقاتی نیز در آخر از هم پاشیده شده و جای خود را به جامعه ای بی طبقه، ولی اینبار در سطحی بالاتر خواهد داد.

پس از بدست گیری قدرت توسط طبقه کارگر تولید به شکلی تکامل میابد که نه فقط پاسخگوی نیازهای اقلیت کوچکی از افراد جامعه باشد، بلکه پاسخگوی احتیاجات تمامی جامعه باشد. در آنزمان نیازی به طبقات نیست. جامعه طبقاتی میمیرد و جای خود را به جامعه ای از اشتراک و همکاری میدهد.

دیالکتیک

تا به اینجا ما در مورد ماتریالیسم نوشتیم. با وجود این ما گفته ایم که فلسفه مارکسیسم دیالکتیک نامیده میشود. دقیقاً قصد داریم که همین قسمت دوم از جهان بینی کمونیستی - دیالکتیک - را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. این قسمت ممکن است که سختترین قسمت در این کتابچه باشد و شاید که نیاز باشد که خواننده توجه بیشتری را به این درک این مقوله میذول دارد.

دیالکتیک، کلمه ایست یونانی دیالگو *Dialego* و به معنای "گفتگو" میباشد. همچنین دیالکتیک در یونان باستان ریشه های خود را دارد. منظور آنها از دیالکتیک هنر کشف حقیقت از طریق افشاء نمودن تضادها در دلایل ارائه شده از جانب رقبا بود.

دقیقاً همین - که "تضادها را افشاء نماید" - هسته دیالکتیک مارکسیستی مدرن را تشکیل میدهد. تفاوت در اینست که مارکسیسم خود را به این که مانند رقبای ما ایستاده و پرت و پلا بگوید محدود نمینماید. نه، کمونیستها این تبادل نظر را به همه طبیعت و افکار حساب شده بشریت بسط میدهند. دیالکتیک آن روشی را بدست میدهد که به وسیله آن میتوان تمامی طبیعت، جامعه و اینکه چگونه افکار انسانی تکامل یافته و تغییر مینماید توضیح داد. دیالکتیک قوانین عمومی این جنبش را توصیف مینماید.

حرکت عامل زیست ماده است

این عنوان به نظر پیچیده میاید؟ با این وجود چندان هم غیر قابل فهم نیست. این کلمه از جانب فردریک انگلس استفاده شد و بیانگر ایده دیالکتیکی مارکسیست است. این ایده میگوید که همه چیز در حرکتی دائمیست. هیچ چیز ابدی نیست - همه چیزی آغازی، زندگی و پایانی دارد. طبیعت به صورتی پیوسته در حال تغییر است. جهان مجموعه ای از چیزهای آماده برای یک بار و برای همیشه نیست، بلکه مجموعه ایست - یا به عبارتی بهتر، ترکیبیست - از پروسه ها. در این پروسه ها آن اجزای به ظاهر استوار یا "ابدی" به صورتی پیوسته تغییر مینمایند.

یک مثال: در گذشته انسانها تصور مینمودند که همه حیوانات و گیاهان روی زمین به همان شکلی که اکنون به نظر میاند یک بار آفریده شده اند. انسانها همیشه انسان بوده اند و ماهی همیشه ماهی بوده است. این ایده ها توسط تحقیقات محقق نامی، داروین تکذیب شد.

او کشف کرد که انسانها در اصل از انواع دیگر تکامل یافته اند و اینکه آنها از میمونها ریشه گرفته اند، بلکه حتی از ماهیها برای مدت زمانی بسیار بسیار دور. این حقایق را به استثنای کشیشان شرور دو آتشه که میترسند که کسی همگونیهای هر چه بیشتری را با میمونها کشف نماید، بشریت مورد تایید قرار میدهند. این مثال نشان میدهد که انسان به عنوان چیزی آماده ناگهان ظاهر نشد، بلکه اجدادش از انواع دیگر تکامل یافته است.

این میتواند به عنوان تفسیری در خدمت به نظریه ما در مورد اینکه جهان ترکیبی از چیزهای آماده نیست، بلکه ترکیبیست از پروسه ها و مجموعه ای از حرکت است قرار گیرد.

تنها پروسه ها، حرکت، تکامل و تغییرات ابدی در حالیکه ماده (اجسام) به صورتی دائمی در جنبشند. اینها اساس دیالکتیک مارکسیستی میباشد. جسمی بدون حرکت زیست مینماید. حرکت شکل زیست ماده میباشد.

ستیز و اتحاد تضادها

آیا ما سرنخی را که در گذشته تاب دادیم - در این مورد که "میخواستیم تضادها را افشاء نماییم" کم نکرده ایم؟

خیر، ما به موضوع باز میگردیم و به این وسیله پاسخ این سوال را دریافت مینماییم که چرا طبیعت در حرکتی دائمیست. نیروهای محرکه که باعث این تغییرات و پیشرفتها هستند کدامند؟ اگر انسان بخواهد تکامل جامعه سرمایه داری مدرن را بفهمد، باید تضادهای درونی آنرا افشاء نموده و در مورد آنها تحقیق نماید تا به این وسیله به حقیقت دست بیابد. انسانها در جامعه سرمایه داری به دو طبقه اصلی تقسیم میشوند - سرمایه دار و کارگر. این طبقات تنها "نامتفاوت" یا "نامتساوی" نیستند. خیر، آنها مطلقا در تضاد با یکدیگرند - مانند شب و روز. آنها نقطه مقابل یکدیگرند.

اولی مالک است ولی کار نمیکند. دومی کار میکند ولی مالک نیست. اولی بدون دومی قادر به ادامه حیات نیست. اگر سرمایه دار کسی را نداشته باشد که برای او کار کند، دیگر نمیتواند سرمایه دار باشد. اگر سرمایه داری وجود نداشته باشد، مزدگیران نمیتوانند مزد بگیر باشند. در ستیز اقتصادی میان آنها سرمایه دار میخواهد که به بهای حقوق کارگران به سود خود بیافزاید و کارگران میخواهند به بهای سود به دستمزد خود بیافزایند. در هر حالتی آنها در مقابل هم قرار دارند.

با اینحال آنها با یکدیگر واحدی را تشکیل میدهند - جامعه سرمایه داری. مبارزه میان این دو تضاد برای تکامل جامعه سرمایه داری تعیین کننده میباشد. این ستیز در مورد اشکال حرکات، تکامل و تغییرات جامعه سرمایه داری تصمیم گیری مینمایند. در بخش ماتریالیسم تاریخی ما نشان دادیم که چگونه نیروهای مولده و روابط تولیدی به صورتی پیوسته در تضاد با یکدیگر قرار گرفتند و چگونه طبقات مختلف نیز مداوما در تضادی دائمی با یکدیگر قرار گرفتند - بلکه، که تضاد میان انسان و طبیعت بود که اساسا باعث شد که انسانها از همان ابتدا با جامعه ادغام شوند.

به همان طریق انسانها با هر پدیده ای، هر جنبشی، هر تغییری و هر پیشرفتی رفتار مینمایند. نیروی محرکه ای که عامل این عکس العمل میشود تضادها و عدم توافقیست که در درون آن قرار دارد. در ریاضی به عنوان مثال + و - ، به عبارت دیگر جمع و منها دو فنومن خلاف یکدیگرند. بر همین تضاد همه ریاضی از بالا تا پایین شکل گرفته است.

روشنایی حاصل از جریان برق و گرما، موتورهای برقی، رادیو - و تلویزیون غیرو و غیره همگی بر اساس تضادها ساخته شده اند. این تضاد میان بار الکتریکی مثبت و منفی میباشد. ما هرگز نمیتوانیم لامپی را تنها بوسیله وصل نمودن آن به یک قطب باطری یا وصل نمودن یک سمت آن به پریز برق روشن کنیم. بار مثبت و منفی متضاد یکدیگرند. یکی بدون دیگری زیست مینمایند. اما همزمان آنها واحدی را تشکیل داده و از دل آن جریان برق تکامل میابد.

این تضادهای درونی خود پدیده ها هستند که پیشرفت آنها را سبب میگردند. برای مثال به تخم به ثمر رسیده ای که در پوست خود محصور است توجه کنید. اگر آنرا در درجه حرارت مناسبی قرار دهیم، بدون تأثیرات خارجی به جوجه ای تبدیل میشود. این تکامل ناشی از روابط داخلی تخم مرغ و تضادهای داخلی آن میباشد. مقایسه میان یک تخم جوجه با جامعه سوند میتواند کمی عجیب به نظر بیاید، اما به هر حال یک تشابه میان آنها وجود دارد. تکامل در جامعه سوند در اصل ناشی از تضادهای داخلی در جامعه میباشد. مبلغان سرمایه داری عادت دارند که ادعا کنند که اعتراضات از انواع مختلفش نتیجه تأثیرات خارجیت. این نیروهای خارجی، ترجیحا کمونیستها، هستند که جوانان و دیگران را فریب داده و به آنها میگویند که بر علیه شرایط نامناسب جامعه اعتراض نمایند.

طبقه کارگر نه میخواهد و نه میتواند بفهمد که این تضادهای داخلی در سوند است که دلیل این تغییرات میباشد. همانطور که ما در سطور فوق ملاحظه نمودیم، این تضاد میان انسان و طبیعت بود که انسان و جامعه را به هم جوش داد. در میان این دو تضاد انسان طرف متری میباشد. او میآموزد که در سطحی وسیع طبیعت را تحت کنترل خود درآورد. انسانی که شاید در آغاز هدفش این بود که خود را از در مقابل حیوانات وحشی دفاع نماید، امروزه تا حدی پیشرفت نموده است که تحقیقات در مورد کرات دیگر را آغاز نموده است. خیلی خوب، زمانی که تضاد میان انسان و طبیعت تا سطح معینی تکامل یافت، طبقات در جامعه ظاهر شدند. آن زمانی بود که به اندازه کافی اضافه تولید وجود داشت که انسانها بتوانند بر روی آنها دست بگذارند. امروزه مبارزه بر علیه طبیعت تا حدی پیشرفت نموده است و انسان را در آن جایگاهی قرار داده است که بتواند به اندازه کافی از طبیعت برای ارضاء نمودن نیاز انسانها برداشت نماید. جامعه طبقاتی تبدیل به مانعی بر سر راه تکامل گشته است. آن پرانتز بسیار عظیمی که جامعه طبقاتی را در تاریخ انسانی تشکیل میدهد، به سوی مرگ خود قدم برداشته است.

نفی در نفی

بنابراین جامعه انسانی طبق این مدل تکامل یافته است: ابتدا نوعی جامعه با ابزار تولید مشترک زیست مینموده است.

سپس جوامع دیگر بر اساس مالکیت خصوصی و در فرمهای متفاوت، آن جامعه اولی را دنبال نموده اند. در دوران ما جامعه آنچنان رشد نموده است که بار دیگر میتوان آنرا بر اساس مالکیت اشتراکی سازمان داد - اما اینبار در سطحی بالاتر.

این میتواند همانند تفسیری در خدمت یکی دیگر از قوانین دیالکتیک که در مورد اشکال عمومی جنبش در طبیعت سخن میگوید - به عبارت دیگر نفی در نفی - قرار گیرد. مالکیت اشتراکی در مرحله ای خاص از تضاد خود - مالکیت خصوصی - از میان رفت. ما تقریباً میتوانیم در اینجا واژه "انکار نمودن" را به این ترتیب، "به عکس خود تبدیل شدن" معنی کنیم. در نتیجه مالکیت خصوصی نفی مالکیت اشتراکیست. از طریق پیروزی سوسیالیسم در دوران ما پایه های از میان رفتن مالکیت خصوصی، انکار مالکیت خصوصی و جایگزینی آن بوسیله مالکیت اشتراکی نهاده میشود. این مالکیت اشتراکی در مرحله ای بالاتر "نفی در نفی" نامیده میشود.

انگلس در کتاب خود، آنتی دورینگ، قانون نفی در نفی را در حوزه علم طبیعی اینچنین توضیح میدهد:

"اجازه بدهید دانه غله ای را در نظر بگیریم. میلیونها دانه غله آسیاب میشوند، جوشانده و پخته میشوند به خاطر اینکه سپس مصرف بشوند. اما اگر اینچنین دانه های غله ای شرایطی عادی بیابند و اگر در زمین خوبی کشت شوند، تحت تاثیر گرما و رطوبت یک تغییر ماهوی در آن روی میدهد، جوانه میزنند. چنین دانه هایی زمانیکه میمیرند، نفی میشوند، اما به جای آن از دل همان نهال بیرون آمده، نفی دانه ها ظاهر میشوند. اما چگونه است روند زندگی معمولی این نهال؟ این نهال رشد مینماید، گل میدهد، میرسد و در آخر دانه غله تولید میکند و به همان سرعت که بالغ میشود، ساقه اش میمیرد، و به نوبه خود نفی میشود. در نتیجه این نفی در نفی ما یک بار دیگر همان دانه غله اولیه را داریم اما نه یک دانه بلکه ده، بیست و سی مرتبه بیشتر".

به این شیوه حرکت در هر منطقه ای از طبیعت روی میدهد. قانون نفی در نفی تبلیغات سرمایه داران را در رابطه با اینکه ادعا میکنند که طبقات همیشه وجود داشته اند و اینکه تا ابد وجود خواهند داشت نفی مینماید. حقیقت بر علیه این تبلیغات سخن میگوید. واقعیت میگوید که همه پدیده ها و همچنین جامعه سرمایه داری محکوم به مرگند و اینکه نفی خود را دارند.

کمیت و کیفیت

تا اینجا دیدیم که طبیعت در حرکتی دائمیست، اینکه این حرکت ناشی از تضادهای درونی اشیاء در جریان تکامل آنها بوده و اینکه قانون نفی در نفی شکل عمومی حرکت در طبیعت میباشد.

برای اینکه این تصویر را تکمیل نمائیم، باید قانون مهم دیگری را در حوزه دیالکتیک توضیح بدهیم. این قانون در مورد تبدیل تغییرات کمی به کیفی سخن میگوید.

به عنوان مثال ما میخواهیم مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری و شرایط لازم برای نابودی این جامعه و برپایی ساختمان سوسیالیسم را مورد بررسی قرار دهیم.

در جامعه سرمایه داری به تعداد کارگران اضافه میشود. آنها برای افزایش دستمزد خود مبارزه مینمایند. آنها خود را در اتحادیه ها سازماندهی میکنند. آنها تنوری سوسیالیسم را فرا میگیرند. آنها حزب کمونیست را بوجود آورده و از آن برای مبارزه ای بر علیه طبقه سرمایه داری سود میجویند. طی این مدت جامعه سرمایه داری باقیست. طی این زمان در این چهار چوب فقط تغییرات کمی رخ میدهد - تغییرات در رابطه با توازن قدرت، تغییرات در تعداد کارگرانی که به صف مبارزه انقلابی میپیوندند، تغییرات از نوع مقدار دانشی که در نزد طبقه کارگر وجود دارد و غیره و غیره.

همزمان تغییرات کمی در داخل طبقه سرمایه دار نیز در جریان است. این طبقه به خاطر بحرانهای سیاسی و اقتصادی تضعیف میشود. مجبور میشود که طبقه کارگر را هر چه شدیدتر استثمار نماید. آنها نیروهای مسلح خود، پلیس و ارتش و دیگر ابزار سرکوب خود را مجهزتر مینمایند.

تضادها در جامعه شدیدتر میشوند، اما هنوز و فقط این تغییرات کمی هستند. ولی ناگهان اتفاق جدیدی رخ میدهد. مبارزه طبقاتی شدیدتر میشوند. تضادها در راس قرار میگیرند. طبقه کارگر انقلاب میکند. حکومت سرمایه داری سرنگون و دیکتاتوری پرولتاریا برقرار میشود. جامعه تغییری کیفی نموده است. آن جامعه قدیمی دیگر وجود نداشته و جامعه جدیدی جانشین آن شده است.

این مثال تصویری از قانون تغییرات کمی به کیفی را به تصویر میکشد. تغییرات در طبیعت تنها به شکلی آرام و مرحله ای رخ نمیدهد، بلکه اساساً به شکلی سریع، تغییرات جهشی - انقلاب، انفجارات، جهش غیره و غیره رخ میدهد.

این تغییرات نتیجه تغییرات آرام و مرحله ای کمی در گذشته میباشد. ما مثال خود را از حوزه علوم اجتماعی انتخاب نمودیم. اجازه دهید دو مثال دیگر در حوزه علوم طبیعی را مورد بررسی قرار دهیم:

تصور کنیم که این نوشته در کلاسی آموزشی مورد مطالعه قرار گیرد. شاید که این کلاس شاگردان را به نوشیدن قهوه دعوت نماید. چه اتفاقی رخ میدهد زمانی که شاگردان کتری را روی گاز گذاشته و آنرا روشن میکنند؟ بله، مقدار معینی گرمای کمی به آب داده میشود. به این ترتیب تغییراتی کمی رخ میدهد، امری که از طریق بالا رفتن درجه حرارت به ما نشان داده میشود - در مرحله ای معین - تغییراتی کیفی - آب به بخار تبدیل میشود و سپس میجوشد. آب دیگر آب نیست، به گاز تبدیل شده است.

شرکت کنندگان در کلاس اکنون میتوانند بنشینند و مسنله دیگری را آزمایش کنند. اجازه دهید لامپی را که اتاق درس شرکت کنندگان در کلاس را که با این نوشته سر و کله میزنند روشن میکند مورد بررسی قرار دهیم.

تصور کنید که این لامپ به باطری یک چراغ قوه وصل بشود! نتیجه - اتفاقی نمی افتد اگر چه جریان برق بصورتی پیوسته در جریان است. نیروی برق را از طریق اتصال باطریهای دیگر افزایش دهید! تا قبل از اینکه جریان برق به اندازه کافی افزایش نیابد باز هم اتفاقی نمی افتد. ابتدا پس از اینکه - در یک مرحله معین - تغییرات کیفی روی نداده است، لامپ روشن نمیشود.

بنابراین برای اینکه جلسه در کلاس به درازا نکشد لامپ را باید دوباره در جای خود قرار دهید.

ما در این نوشته و در بخش علم تنوری در مورد چند مثال که در حوزه تفکر انسانی اعتبار دارد صحبت کرده ایم. گذار دانش از مرحله سطحی به منطقی همان تغییر کمی به کیفی میباشد. ایده ها زمانی شکل میگیرند که مغز انسان به اندازه کافی از تغییرات سطحی تاثیر گرفته است.

طبقه سرمایه دار قانون تغییرات کمی به کیفی را تایید نمیکند، لاقلاً در حوزه علوم اجتماعی. آنها منکر این هستند که زمانی در جامعه تغییرات کیفی رخ خواهد داد - و اینکه کاپیتالیسم نابود شده و سوسیالیسم جایگزین آن خواهد شد.

یک حزب مانند حزب چپ سوند (یکی از احزاب رفرمیستی به اصطلاح چپ در سوند) نیز منکر این قانون میباشد. تا اندازه ای این حزب هنوز به دنبال برپایی جامعه ای سوسیالیستی میباشد، اما برای دست یافتن به این هدف آنها خواهان تغییرات مرحله ای، به اجرا گذاشتن سیاستهای رفرمیستی در پارلمان و برداشتن گامهای بسیار کوچک در جهت سوسیالیسم میباشند. در عمل حزب چپ سوند اعتراف نمینماید که اساسا از طریق انقلاب، از طریق تغییرات ناگهانی و جهشی تغییرات رخ میدهد. به این ترتیب به زبانی فیلسوفانه میتوان گفت که حزب چپ سوند "از طریق صلح آمیز" خواهان دست یافتن به سوسیالیسم میباشد.

جمع بندی دیالکتیک

به عنوان پایانی بر این بخش میخواهیم خلاصه ای از چهار قانون از مهمترین قوانین دیالکتیک را در اینجا ارائه دهیم، قوانینی که در بخش گذشته مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم. پس از اینکه مارکس و انگلس قوانین ماتریالیسم دیالکتیک را جمع بندی نمودند، بسیاری از پروفیسورهای سرمایه داری کوشیده اند که عکس آنرا ثابت نمایند.

تمامی این این پروفیسورها فراموش شده اند، اما ماتریالیسم دیالکتیک بدون اینکه چیزی در آن تغییر کرده و یا جایگزین آن شده باشد هنوز برجای خود باقیست. بر عکس پیشرفت دانش و تکامل جامعه به صورتی کامل درستی و شکست ناپذیری آنرا را تایید نموده است. نشانه های بنیانی ماتریالیسم دیالکتیک اینها هستند:

- ۱- دیالکتیک طبیعت را به عنوان جریانی میشناسد که به صورتی پیوسته در حال حرکت و تغییر و تحول میباشد.
 - ۲- دیالکتیک حرکت را نتیجه تضادهای درونی در طبیعت میداند.
 - ۳- دیالکتیک همچنین حرکت را صورت کیفی تغییرات میداند و معتقد است که تغییرات کمی به کیفی تبدیل میشوند.
 - ۴- دیالکتیک قانون نفی در نفی را قانون عمومی طبیعت میداند.
- قوانین ماتریالیسم، و اینکه تنوری وابسته به پراکتیک میباشد، هسته ماتریالیسم دیالکتیک را تشکیل میدهند.

سوالاتی برای بحث

- ۱- آیا میتوان فلسفه مارکسیسم را زمانی که به صورتی یکطرفه جانب یک طبقه از جامعه - طبقه کارگر - را میگیرد، عادلانه نامید؟
- ۲- تفاوتهای بنیانی میان ماتریالیسم و ایده آلیسم کدامند؟
- ۳- بسیاری از متفکران سیاسی طی گذشت تاریخ تصویری از یک جامعه رویایی را ارائه داده اند و پس از آن کوشیده اند برنامه ای را جهت دستیابی به آن تنظیم نمایند. اینها از نظر فلسفی چه اشتباهات اساسی را مرتکب شده اند و چه روشی برای شکل یک برنامه سیاسی دقیق ضروری میباشد؟
- ۴- یک معتاد علت اعتیاد خود را جامعه پوسیده که او را به روز سیاه نشانده دانسته و از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکند. در این مورد با در نظر گرفتن قوانین ماتریالیسم مکانیکی و ماتریالیسم دیالکتیک تبادل نظر نمایید!
- ۵- منظور از "علم سطحی" و "علم منطقی" چیست؟
- ۶- بر اساس علم تنوری مارکسیستی، چگونه انسانها به علم طبیعت، جامعه و انسانی دست میابند؟
- ۷- چه تفاوتهای اساسی میان نوشته های تاریخی مارکسیستی و سرمایه داری وجود دارد؟
- ۸- نیروهای محرکه ای که مستقیما عامل تکامل جامعه انسانی در مراحل مختلف بوده اند را نام ببرید؟ و به نوبه خود چه عواملی در پشت این پدیده ها قرار دارند؟
- ۹- از لحاظ تنوری این امکانپذیر میباشد که از طریق موفقیتهای علمی به زندگی ابدی دست یافت؟
- ۱۰- بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک همه چیز - از کوچکترین شن تا عظیمترین ستاره ها - در حرکتی دائمی و تکامل میباشند. عامل این جریان کدام است؟ کوشش کنید که از طبیعت، جامعه مثال بیاروید!

- ۱۱- در این دفترچه تئوری علم مارکسیسم به عنوان رابطه ای علت و معلولی میان تئوری و عمل، رابطه ای که بر اساس آن یکی به صورتی پیوسته به دیگری تبدیل شده و بدین طریق نقش خود را بازی میکند توصیف شده است. فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک چه نامی برای این شکل از حرکت انتخاب نموده است؟
- ۱۲- منظور از گذار از تغییرات کمی به کیفی و اینکه تکامل از این طریق روی میدهد چیست؟

پیام پرتوی
۲۰۰۹۰۴۱۸